



و اما سارای همسر ابرام فرزندی برای وی نیاورده بود. او را کنیزی مصری بود، هاجر نام. 2 پس سارای به ابرام گفت: «خداوند مرا از آوردن فرزندان باز داشته است. پس به کنیز من درای؛ شاید به واسطه او صاحب فرزندان کردم.» 16: ابرام به سخن سارای گوش گرفت. 3 پس زمانی که ده سال از سکونت ابرام در سرزمین کنعان گذشته بود، سارای، همسر ابرام، کنیز مصری خویش هاجر را گرفته او را به شوهر خود ابرام به زنی داد. 4 ابرام به هاجر درآمد، و او باردار گردید. و چون هاجر دانست که باردار است، در بانوی خویش به دیده تحقیر نگرست. 5 آنگاه سارای به ابرام گفت: «ظلمی که بر من رفته بر گردن تو باد. من کنیز خویش را به آغوش تو دادم، و او چون دید باردار است، در من به دیده تحقیر می‌نگرد. خداوند میان تو و من داوری کند.» 6 ابرام به سارای گفت: «اینک اختیار کنیزت در دست توست. هر آنچه در نظرت پسند آید با او بکن.» پس سارای با هاجر بد رفتاری کرد، و هاجر از نزد او گریخت. خداوند هاجر را نزد چشمه آبی در صحرا یافت، چشمه‌ای که بر سر راه شور است؛ 8 و گفت: «ای هاجر! کنیز سارای! از کجا آمده‌ای و به کجا می‌روی؟» گفت: «من از نزد بانویم سارای می‌گریزم.» 9 آنگاه فرشته خداوند به او گفت: «نزد بانوی خویش بازگرد و زیر دست او فروتن باش.» 10 و نیز گفت: «نسل تو را بسیار افزون خواهم کرد چندان که آنها را از کثرت نتوان شمرد.» 11 و فرشته خداوند وی را گفت: «اینک باردار هستی و پسری خواهی زاد؛ و او را اسماعیل یعنی "خدا می‌شنود". باید بنامی، زیرا خداوند فریاد مظلومیت تو را شنیده است. 12 او مردی همچون خر وحشی خواهد بود؛ دست او بر ضد همه، و دست همه بر ضد او خواهد بود، و او جدا از برادران خویش ساکن خواهد بود.» 13 هاجر نام خداوند را که با او سخن گفته بود، «تو خدایی هستی که مرا می‌بینی خواند، زیرا گفت: «آیا براستی در اینجا او را که مرا می‌بیند، دیدم؟» 14 از همین رو، آن چاه، که میان قادش و بارد است، 'چاه خدای زنده‌ای که مرا می‌بیند نامیده شد. 15 و هاجر پسری برای ابرام بزاد، و ابرام پسر خود را که هاجر زاید، اسماعیل نامید. 16 ابرام هشتاد و شش ساله بود که هاجر اسماعیل را برای او بزاد.

پیش از همه: داستان ابرام، سارای و هاجر بر ضد ایده ای ازدواج مسیحی است و ما را شوکه می‌کند. برای درک بهتر داستان، باید آن را کمی خلاصه کنیم. ابرام و سارای وعده را از خدا دریافتند که صاحب فرزند خواهند شد. اما نقشه خدا به طوری نبود که آنها انتظار داشتند. سالها گذشت و ابرام و سارای پیرتر شدند. شاید باید گفت بیش از حد مسن بودند، زیرا پیش از وعده خدا هم پیر بودند. یک روز سارای به یک راه حل اضطراری رسید، به اصطلاح او برنامه ی بهتر را از خدا دریافت. دست کم می‌خواست کمی به برنامه خدا کمک کند. سارای کنیزی به نام هاجر داشت. در آن زمان کنیزها دارایی صاحبانشان بودند. بنابراین هاجر هیچ حقی نداشت. او حقی نداشت که امتناع کند و هیچ حقی بر پسرش که زاد نداشت. آن پسر طبیعتاً دارایی ابرام و سارای بود. او صرفاً یک جای خالی را پر کرده بود، و هاجر ابزاری برای تحقق آن نقشه بود. هیچ کس نظر هاجر را نپرسید که حتی می‌خواست معشوقه ابرام باشد یا نه. بنابراین یک روز هاجر این دستور را دریافت کرد: "از این پس تو معشوقه ابرام هستی." در ابتدا به نظر می‌رسید که راه حل اضطراری سارای کارساز بود زیرا هاجر باردار شد. اما همانطور که می‌بینید، خانواده ی چهل تکه ی پیچیده، بدون مشکل در رابطه نبود. درگیری بین سارای و هاجر در گرفت. مانند بسیاری از درگیری‌ها، این درگیری بین آنها به قدرت مربوط می‌شد. سارای به عنوان همسر قدرت و اقتدار را در دست داشت. اما وقتی هاجر جوان و سالم نیز باردار شد، این ساختار قدرت در خانواده کاملاً زیر و رو شد. ناگهان هاجر چیزی داشت که سارای پیر نداشت. و او با رفتار خود سارای را تحقیر کرد. پایان داستان این بود که راه حل اضطراری ابرام و سارای به یک بحران تبدیل شد. هاجر مجبور شد تحت شرایط تهدید کننده زندگی به صحرا فرار کند، در حالی که سارای و ابرام بدون فرزند باقی ماندند. بنابراین راه حل اضطراری به کار برده نشد. اگرچه این داستان از عهد عتیق برای ما عجیب است، احساس پشت آن هنوز برای ما آشناست. زیرا بازی های قدرتی هنوز روابط بین مردم را شکل می‌دهند. به خصوص در نزدیک ترین روابط در خانواده، درگیری‌ها اغلب ریشه در قدرت حل‌نشده دارند. اساساً همه ما به عنوان انسان برای تأثیرگذاری بیشتر و موقعیت بهتر در زندگی اجتماعی تلاش می‌کنیم. به ویژه زمانی که دستکاری، استثمار یا سرکوب وجود دارند، ترس از از دست دادن قدرت در پس‌زمینه ی آن رفتار است. البته افراد زیادی هم هستند که در این مسیر آسیب می‌بینند. همچنین این احتمال وحشتناک وجود دارد که ما از مقام بالا به پایین سقوط کنیم. در مقام بالا افرادی را می‌یابیم که ما را تحسین می‌کنند، ستایش می‌کنند و ما را دوست دارند. در مقام پایین، برعکس است. وقتی شخصی نیاز به کمک دارد یا کاملاً به دیگران وابسته است، ما از آن

فرد منزجر می شویم. ما آن را شرم آور می دانیم. به همین دلیل است که ما به طور کلی از افرادی که شکست می خورند یا درمانده هستند اجتناب می کنیم. و با این حال مواقعی که شکست می خوریم یا درمانده می شویم هم بخشی از زندگی هستند. هر کسی مانند هاجر تجربه ی شکست روحی در بیابان را دارد. همه ما احساس رها شدن و درک نادرست توسط دیگران را می دانیم. پس از آن احساس می کنیم بدون چشم انداز و بدون امید به آینده هستیم. چه بخواهیم و چه نخواهیم، همه ما در یک مقطع زمانی در چنین موقعیت های درماندگی قرار می گیریم. یک ویژگی این زمان آن است که ما در آن شرایط تنها می مانیم. گاهی دوست داریم در چنین شرایطی شکست خود را از دیگران پنهان کنیم. و بنابراین ما بیابان هایمان را سال ها با خود حمل می کنیم. از بیرون همه چیز خوب به نظر می رسد، اما در درون همه چیز متروک و خالی است

نکته شکفت انگیز در مورد داستان کتاب مقدس امروز این است که خدا ما را در آن زمان تنها نمی گذارد. با وجود شرایط وخیم خانوادگی آبرام و سارای، خدا هرگز دور نبود. آبرام و سارای به راه حلی اضطراری برای رسیدن به عدالت فکر کرده بودند. با این حال، راه حل اضطراری آنها راهگشا نبود و فقط خانواده را به بحران عمیق تر فرو برد. اما خداوند در جایی که به نظر می رسید همه چیز شکست خورده است، بسیار نزدیکتر بود. زیرا خدا در بیابانی ظاهر شد، جایی که نیاز بیشتر بود، دقیقاً همان جایی که هاجر بدون امید منتظر مرگ بود. این واقعیت که او خدا را در عمیق ترین نیاز خود بسیار نزدیک تجربه کرد، زندگی او را تغییر داد. از آن به بعد می گفت: تو خدایی هستی که مرا می بینی! وقتی هاجر متوجه شد که خداوند او را در پریشانی اش می بیند، نه تنها منظورش این بود که خدا به او با بی تفاوتی می نگریست، بلکه با مهربانی، محبت و رحمت فراوان. نگاه او نیز در همان زمان کمک و نجات به همراه داشت. به همین دلیل محل ملاقات با خدا را «چشمه ی زنده ای که در آن خدا مرا می بیند» نامید. داستان آبرام، سارای و هاجر خانواده ای را به ما نشان می دهد که در بحران هست. همه در آن فقط به فکر منافع خود بودند و می خواستند برای حقوق خود شان تلاش کنند. در بین ما و در زندگی خودمان نمونه های کافی وجود دارند که چگونه زندگی خود را با چنین جنگ های قدرت تباه می کنیم. پلاتوس شاعر رومی ۲۵۰ سال پیش از میلاد مسیح گفت: «انسان گرگ انسان است». به نظر می رسد که ما انسان ها به گرگ نیاز نداریم تا به ما کمک کند. بر عکس، شبان نیک نیاز داریم! ما به خدایی نیاز داریم که با نگاه کمک کننده و نجات دهنده اش ما را ببیند.

اگر خدا کسی است که ما را می بیند، پس این بدان معناست که او می خواهد درست به جایی برود که آن آسیب ها هستند. این دقیقاً همان چیزی است که ویژگی خداوند ما عیسی بوده و هست، یعنی به ضعیفان و مُسْتَضْعَفان رحم می کند. به همین دلیل است که عیسی شبان خوب ماست. به همین دلیل است که عیسی اعلام می کند: "من شبان خوب هستم!" این دعوت خداوند ما عیسی به موقع و ضروری است. ما به یک راه حل اضطراری یا یک طرح نقشه ی دوم نیاز نداریم، بلکه کسی که نه تنها نیاز را ببیند، بلکه آن را حل کند. ما واقعاً به یک "راه حل کامل" نیاز داریم. ما به عیسی نیاز داریم! ما به چوپانی نیاز داریم که برای اهداف خود از ما سوء استفاده یا ما را دستکاری نکند، بلکه به کسی نیاز داریم که بتوانیم در مرکز بیابان های خود مان به او اعتماد کنیم. وقتی عیسی مسیح می گوید: «من شبان خوب هستم»، او تنها کسی است که می تواند واقعاً این را بگوید. از آنجا که او ما را آفریده است، او دقیقاً می داند که ما به چه چیزی بیشتر نیاز داریم. او ما را مثل هیچ کس دیگری نمی شناسد، ما را شبیه هیچ کس دیگری نمی بیند. او نه تنها با سرنوشت شخصی ما آشناست، بلکه از عمق گناهان ما نیز آگاه است. نه اینکه او ما را از قلعه عظمت ابدی خود می بیند و از دور با دستکش لمس می کند. نه، نکته شکفت انگیز این است که او همچنین می خواهد به ما خیلی نزدیک تر باشد، جایی که ما رها شده ایم. بنابراین، جایی که عیسی با ما ملاقات می کند، منطقه بی طرفی نیست. یک منطقه جنگی است. جایی است که شیطان در آن پرسه می زند و جایی است که در آن کویر مرگ و ناامیدی در هر گوشه وجود دارد. بنابراین این سرزمین مُتَخَصِم است. و به همین دلیل است که ما می دانیم که بهای خداوند ما عیسی برای ملاقات با ما در آنجا در بیابان، بالا بود. دقیقاً به همین دلیل بود که او مجبور شد جان خود را برای ما از دست بدهد. و اکنون عیسی چیزی جز این نمی خواهد که ما او را به عنوان شبان خوب بیابان خود بشناسیم. به همین دلیل است که آن را با صدای بلند و واضح به همه ما اعلام می کند: «من شبان خوب هستم و من گوسفندم را می شناسم، ...» با دعا و اشک، ما هیچ چیز و هیچ کس را جز این خداوند عیسی نمی خواهیم. آمین.